

■ **محمد رضا کائینی**

دکتر رضا داووری اردکانی اگر چه با جلال آل احمد نوعی خویشاوندی فکری دارد، اما به لحاظ خصال شخصی و شخصیتی با او یکسان نیست. مانند جلال با جوش و خروش حرف نمی‌زند و ایده‌های خویش را با ما به‌هایی بیشتر از استدلال و نشانه و البته با ظرافت و زیرکی‌ای که از خصال ذاتی اوست، بر زبان می‌آورد. با این همه آل‌احمد در جلسات خصوصی و در خلال بحث‌ونظر،ها چند کلمه قصار به او گفته که در ذهنش حک شده است و ظاهر ا در شکل دادن به منشی و روش او نیز تأثیری شگرف دارد. با دکتر داوری در دفترش در فرهنگستان علوم به گفت‌وگو نشستیم به امید شنیدن خاطراتش از جلال که ششمی آل‌احمد روزی آرزوی نگارش آن را کرده بود. با این همه او ترجیح داد بیشتر به تحلیل میراث فکری جلال بنشیند؛ چیزی که حلاوت آن از خاطره‌گویی وی کمتر نبود.

■ ■ ■

**سؤال نخست ما این است که حضرت تعالی از چه دوره‌ای و چگونه با مرحوم جلال آل احمد آشنا شدید؟**

من گاهی ایشان را در بعضی از جلسات می‌دیدم. یک بار در منزل دکتر مصطفی رحیمی با هم بحث کردیم و ایشان گفت: جوان! تلاش کن زینت‌المجالس نشوی! اینجور حرف‌ها را اگر کسی دیگری می‌زد، خیلی به انسان برمی‌خورد، ولی آل‌احمد می‌توانست و می‌زد. یک بار هم در محفلی که دکتر سعای حضور داشت و در گفت‌وگویی، طرف مرا گرفت و آل‌احمد به او گفت: «تو هم دکان دو نیش باز کرده‌ای!…» البته باید بگویم که سعای هر عیبی که داشت، دکان دو نیش نداشت. من دیگر مرحوم آل‌احمد را کمتر می‌دیدم تا آخرین بار که جوری از ما خداحافظی کرد که انگار قرار نبود دیگر همدیگر را ببینیم! وقتی خبر در گذشتش را شنیدم، به یاد آن خداحافظی معنادارش افتادم. ویژگی بارز آل‌احمد این بود که ابتدا با کسی تعارف نداشت.

از رابطه آل‌احمد و دکتر احمد فرید چیزی به یاد دارید؟

آن‌ها از نظر فکری، خیلی به هم نزدیک نبودند. یادم هست که آن روز آل‌احمد به دکتر فریدید گفت: «حیف که آنچه را که گفته‌د، در جایی نوشته نشده‌است.» می‌گفت: «شما هم به خودت ظلم کردی، هم به من، چون فقط ما دو نفر روزیم که می‌توانستیم از این چیزها بنویسیم.» زیر آن روز بود که معنی حرفش را که گفت «زینت‌المجالس نشو» فهمیدم که واقعا از سر دلسوزی و نصیحت گفته بود، نه از سر ملامت. شاید تندی آن روز آل‌احمد کمی هم به جوانی و بی‌تجربگی من برمی‌گشت، چون ایشان بسیار صریح بود و آداب و تشریفات را رعایت نمی‌کرد. خودش می‌گفت یک بار جوانی آمد کافه فیروز و به من گفت مدت‌هاست به اینجا می‌آیم که شما را زیارت کنم و من هم گفتیم زیارت قبول در حالی که قاعدتا کسی با موفقیت اجتماعی جلال آل‌احمد، اگر دنبال سمیات جمع کردن باشد، چنین برخوردی نمی‌کند. شاید اقتضای فکر و عمل او همین صراحت بود که گاه به تندی می‌زد و بنابراین من این را عیب او نمی‌دانم.

**مخالفت با آل‌احمد در بین روشنفکران امروز ما به مد تدبیل شده است، در حالی که در زمان حیاتش نزدیک شدن به او نشانه روشنفکری بود. تحلیل شما از این شرایط چیست؟**

هر دو اقتضای شرایط و زمانه است. آن روزها کسی روشنفکر تلقی می‌شد که مخالف حفقان و استبداد و اوضاع فرهنگی روز جامعه بود. به همین دلیل افرادی با افکار متفاوت در یک طیف قرار می‌گرفتند، چون در این نقطه اشتراک داشتند بنابراین شما پرامنی ، ساعدی ، آل‌احمد و فریدید را در یک طیف می‌بینید، درحالی که اینجا از نظر فکری در یک رده قرار نمی‌گیرند. این‌ها بازی است، خیلی جدی نگیرید!

**دلیل خوبیبت آل‌احمد در بین گروه‌های مختلف روشنفکران به چه چیزی برمی‌گشت؟به عبارت دیگر در منش و رفتار او چه چیزی وجود داشت که در دیگران نبود؟**

قدرت و توانایی روحی و اخلاقی از یک سو و توانایی ادبی و زبانی از سوی دیگر و شجاعت کیمنظیر و زبان و ادبیات خاص آل‌احمد، به او شخصیت ویژه‌ای داده و او را برای طیف‌های مختلف اجتماعی تبدیل به شخصیت جذابی کرده بود. او فقط یک نویسنده نبود، بلکه به یک معنا، مدیریت فرهنگی هم می‌کرد. یادم هست که دو شماره، کیهان ماه را منتشر کرد که انصافاً از نظر فرم، مضمون، تنوع مطالب و همکاری طیف‌های مختلف روشنفکری آثار ماندگاری شدند. هرچند که مؤسسه کیهان مانع شد که شماره سوم درآید.

**شیوه رفتاری آل‌احمد نیز از جمله عوامل جذابیت آفرین برای او بودند. به نظر شما در این منش کرداری، چه عناصری وجود داشت که به او تشخیص ویژه‌ی می‌داد؟**

غیر از تشخیص ادبی و زبانی، آل‌احمد سماجت‌آمیکته با تندی خاصی داشت. در عین تندی، بسیار برحوصله بود و مخصوصاً بر خلاف خیلی‌ها هم که نقد را بر نمی‌تابند، حتی اگر جوانی هم آثارش را نقد می‌کرد، با حوصله تمام گوش می‌کرد. با اینکه خودش هم سنی نداشت و شاید در آن دوره نهایتاً ۴۰ یا ۴۱ ساله بود، اما سخنان مرا– که از او جوان‌تر بودم– تحمل می‌کرد و عصبانی نمی‌شد. اگر هم منتقدان حرف تلخی می‌زدند، به روی خودش نمی‌آورد. به نظر من او یک روشنفکر دوست‌داشتنی بود.

**در شرایطی که شاید شرایط سیاسی و مبارزاتی اقتضای می‌کرد آل‌احمد در برابر برخی از روشنفکران سکوت اختیار کند، چرا این کار را نکرد و در واقع به نوعی خودزنی دست زد؟**

انسان وقتی به درک و دریافتی می‌رسد، باید آن را بیان کند. آل‌احمد در مورد غریب‌دگی‌به برداشتی

رسیده بود و حس می‌کرد که کشور با غریب‌دگی پیشرفت نمی‌کند. دکتر فریدیم هم ایسن را گفته بود، منتها مبنای شناخت آن دو با هم فرق داشت. فریدید غریب‌دگی را عارضه‌ای نمی‌دانست که بتوان آن را با تدبیر سیاسی درمان کرد. آل‌احمد چاره‌ای جز بیان آنچه به آن رسیده بود، نداشت. آل‌احمد با اینکه غریب‌دگی را بیماری می‌دانست، اما سیاست و صرف اقدامات سیاسی را برای نجات از غریب‌دگی کافی نمی‌دانست، در حالی‌که روشنفکران، رفتاری جامعه‌را در وابستگی سیاسی می‌دیدند. در غریب‌دگی آل‌احمد، علاوه بر فشار سیاسی، فقدان و خلثی‌که نهایتاً پریشانی سیاست را به همراه آورده است، هم مطرح می‌شود. به نظر آل‌احمد ریشه پریشانی سیاست در جای دیگری است و این خانه از پای بست ویران است. آیا این پای بست اخلاقی و دینی است یا فلسفی، فرهنگی و تاریخی؟ تک تک این موضوعات قابل بحث هستند، منتها اهمیت قضیه در این است که آل‌احمد واقعاً به این موضوع پی‌برده بود.

**دکتر شریعتی هم معتقد است که باید به ریشه و اساس سیاست پرداخت. اینطور نیست؟**

همینطور است. این دو وجوه مشترک زیادی با هم دارند و هر دو گرچه سیاسی هستند، ولی می‌توانند از ورای سیاست، چیزهای دیگر را هم ببینند. تفاوت روشنفکران دیگر با اینها این بود که آنها به اساس سیاست توجه نداشتند و فقط به سیاست مشغول بودند. به نظر من مهم‌ترین وجه امتیاز آل‌احمد و دیگر روشنفکران، همین توجه و آگاهی به ریشه‌هاست.

**برخی به تعریف آل‌احمد از روشنفکر که یعنی فردی که باید همه چیز را بداند و با تمام وجودش، وضع موجود را به وضع مطلوب تبدیل کند موافق نیستند**



**«درنگی در زمانه و جنس روشنفکری جلال آل‌احمد» در گفت‌وشنود با دکتر رضا داووری اردکانی**

# جلال به تمام معنا مدیریت فرهنگی می‌کرد

**به من گفت: جوان! زینت‌المجالس نشو**

**می‌گویند روشنفکر چنین توان و جرئتی ندارد. شما موضوع را چگونه می‌بینید؟**

من هم تعریف آل‌احمداز روشنفکر را قبول ندارم، اما به نظر او به عنوان کسی که اساساً این بحث را به شکل جدی مطرح کرد، احترام می‌گذارم. اگر آل‌احمد باب این بحث را نمی‌گشود، اساساً بحث‌های بعدی مطرح نمی‌شدند. آل‌احمد در تعریف از روشنفکر، خودش را با بقیه سنجیده است. او در واقع می‌خواست به صراحت بگوید که چرا دیگران مثل من صراحت ندارند و مقاله‌های اشعارش نمی‌نویسند، برای او سؤال بود که وقتی خودش با بقیه تعارف ندارد و در اوج حفقان هم به سیاست‌های موجود می‌تازد، چرا بقیه این کار را نمی‌کنند. او حتی از اینکه در مجالس رسمی این‌گونه سخن‌گوید، حتی می‌ترسید. شاید بشود گفت که از این حیث، خود را به نوعی میزان روشنفکری می‌دانست.

**تعریف خود شما از روشنفکری چیست؟**
من روشنفکری را مستقل از تاریخ نمی‌دانم و هر عالم و صاحبظری هم به نظرم روشنفکر نیست.

الته این‌بدان معنا نیست که اینها ارج و ارزش روشنفکر را ندارند. مثلاً انجینتین فیزیکدان بود و غزالی متفکر دینی، ولی هیچ کدام وارد حیطه روشنفکری نشده‌اند، اما مثلاً برشت شاعر و نویسنده و روشنفکر بود. روشنفکر، فیلسوف نیست، کما اینکه کانت فیلسوف بود، اما روشنفکر نبود. سارتر روشنفکر است، اما نه به دلیل اینکه فیلسوف است. روشنفکر شغل سیاسی ندارد، اما به سیاست نقد دارد و راه سیاسی نشان می‌دهد. روشنفکر آدمی است در فاصله سیاست و فلسفه که اگر وارد حکومت شد، دیگر روشنفکر نیست.

**شاید به همین دلیل بود که آل‌احمد روشنفکران را از ورود به عمل سیاسی و حکومت منع می‌کرد.**

بله، همینطور است، ولی به نظر من دایره مشمول

# عاریخ

کتب و گو ۲۸۶۹۸۴۷۹



**غیر از تشخیص ادبی و زبانی، آل‌احمد سماجت‌آمیکته با تندی خاصی داشت. در عین تندی، بسیار برحوصله بود و مخصوصاً بر خلاف خیلی‌ها هم که نقد را بر نمی‌تابند، حتی اگر جوانی هم آثارش را نقد می‌کرد، با حوصله تمام گوش می‌کرد. با اینکه خودش هم سنی نداشت حتی اگر جوان‌تر بودم– تحمل می‌کرد و عصبانی نمی‌شد. اگر هم منتقدان حرف تلخی می‌زدند، به روی خودش نمی‌آورد. به نظر من او یک روشنفکر دوست‌داشتنی بود**

**با اینکه آل‌احمد در مقدمه کتاب غریب‌زدگی اشاره کرده که فقط این اصطلاح را از دکتر فریدید گرفته و نظرش با او تفاوت دارد، ولی باز هم عده‌ای اصرار دارند بگویند آل‌احمد غریب‌زدگی را تحت تأثیر دکتر فریدید نوشته است. تحلیل شما چیست؟**

یکی از نکات جالب در مورد دکتر فریدید این است که مخالفانش او را بیشتر مطرح می‌کنند تا دوستانش و عجیب هم اصرار دارند اثبات کنند که آرای او فاقد اعتبار است! سؤال این است که اگر نظر یک فرد اعتبار ندارد، این همه حساسیت نسبت به او چه معنا دارد؟ لابد در نظر و سخن او چیزی هست که نمی‌توانند انکارش کنند. به نظرم ایشان هم از جمله شخصیت‌هایی است که از سوی جوانان ما دچار افراط و تفریط شده است. من نمی‌دانم تفسیر عجیب و غریبی مثل «فایشیست» و «معلم خشونت» بودن دکتر فریدید را برخی از جای‌افکار ایشان کشف کرده‌اند. این‌ها که خودشان را پیرو لیبرالیسم می‌دانند، چگونه است که در دشمنی حدی برای خود قائل نیستند؟

نکته دیگر هم این است که وقتی کسی شاگرد کسی است، دلیل ندارد حرف‌های استاد را عیناً تکرار کند. انسان می‌تواند آرا و سخنان همه را بشنود و تحلیل کند و آنچه را که با منطق خود مطابق می‌بیند، بپذیرد، از جمله کتر فریدید. گاهی تأثیر یک استاد در شاگردش از طریق نفی است. من هم در مورد دکتر فریدید همه اثبات‌ها را قبول نکرده‌ام، بلکه برخی از نفی‌های ایشان را پذیرفته‌ام. البته این امر پیچیده‌ای است. چون نفی و اثبات درهم تنیده‌اند. مرحوم آل‌احمد هم قلباً به دکتر فریدید علاقه داشت و بسیار هم تحت تأثیر ایشان بود، ولی نمی‌شود گفت که فریدیدی است. شاگرد خوب هم، شاگردی نیست که هر چه استاد بگوید مو به مو تکرار کند، بلکه شاگرد خوب آن است که در گفته‌ها و تعالیم معلم، نکات راهنما را درک کند و خود به نظر برسد. آل‌احمد حرف‌های دکتر فریدید را شنید و فکر کرد، اما حرف خودش را زد. آثاری از افکار دکتر فریدید را می‌توان در آثار آل‌احمد دید، اما هر دو می‌دانستند که فکر و عملشان از هم جداست. آل‌احمد بی‌آنکه ذره‌ای اهل تملق و تعارف باشد، از فریدید به عنوان سرور خود یاد می‌کرد، هر چند او ادیب بود و فریدید فیلسوف. در غریب‌زدگی هم آل‌احمد بیشتر مسئله را در اجتماع و سیاست بررسی کرده، ولی فریدید غریب‌زدگی را حوالت تاریخی سراسر جهان مدرن می‌دانست. آل‌احمد غریب‌زدگی را صفت مردم جهان توسعه‌نیافته و استعمارزده تلقی می‌کرد.

**هفته‌اند که دکتر فریدید از غریب‌زدگی آل‌احمد عصبانی بود. درست است؟**
دکتر فریدید اصولاً از همه چیز صعبانی بود! ولی عصبانیتش به معنی «به‌در نمی‌خورد» و «چیزی نیست» نبود. یک بار من و دکتر جلیلی حرف‌های ایشان درباره شرح را نوشتم، وقتی خواند، گفت: «من اینطور نگفتم!» حتی اگر خودش هم می‌نوشت، قبول نداشت! دانما خودش را هم نقد می‌کرد. البته با کسی بد نبود و اگر به کسی بد می‌گفت، معنایش این نبود که با شخصی او بد است. البته کسی دیگری جرت نداشت در حضور او به شما بد بگوید، اما خودش هر چه دلش می‌خواست، رو، و پوست کنده می‌گفت. این از جمله خصلت‌های او بود.

**شاید همین عصبانیت‌ها بر پیرو خودهای تند باعث شده که ایشان را اتور سبین خشونت‌پز دانند. ارزیابی شما از این نسبت چیست؟**

کسی که دانما در حال تفکر است، خیلی نمی‌تواند پایبند به تشریفات و آداب و رسوم بماند. فریدید هم مثل آل‌احمد هم نوعی نبود. ظاهر و باطنش یکی بود و هیچ نقابی به چهره نداشت. حرفی را به دلیل اینکه ممکن است اسباب ناراحتی کسی شود، در دل نگه می‌داشت. مطلقاً خود را سانسور نمی‌کرد و واکنش‌هایش کاملاً طبیعی بودند. این شیوه چه ربطی به خشونت و استبداد دارد؟ و مگر یک فیلسوف اساساً می‌تواند طرفدار استبداد باشد؟ فلسفه یک علم بحثی است و تا به حال هم فلسفه‌ای نیامده که بگوید این آخرین حکم فلسفی است و تمام شد! هیچ فیلسوفی هم چون خود اهل تفکر است، نمی‌تواند مانع فکر کردن دیگران بشود. حال اگر فیلسوفی با یک جریان سیاسی تماس پیدا کرد، این دیگر ربطی به فلسفه‌اش ندارد و به سلیقه و زندگی شخصی او مربوط می‌شود.

**از منظر جنابعالی جرم دکتر فریدید چیست که این همه در سیبل مخالفت و بدگویی قرار گرفته است؟ او چه گفته یا چه کرده که مستحق چنین حملاتی شده است؟**

چون و چرا در اصول مدرنیته، چون منتقدان مدرنیته‌علی‌القاعده با لیبرالیسم هم موافق نیستند. مدافعان مدرنیته با نقد فاشیسم مشکل‌ندارند، اما با نقد لیبرالیسم مشکل دارند، در حالی که در نگاه یک منتقد مدرنیته، سوسیالیسم، فاشیسم، لیبرالیسم و نازیسم مظاهر مدرنیته هستند، بنابراین همه آنها را یکجا نقد می‌کند. در تمام دنیا سعی می‌شود چهره منتقدان مدرنیته زشت نشان داده بشود، غافل از اینکه همین یعنی نفی آزادی و پایان مدرنیته. هر دم جای دنیا اینطور است و

# ۹ جوان | شماره ۵۱۸۴

اختصاص به ایران ندارد. به نظر من چون فریدید لیبرالیسم را نقد می‌کرد، نقد او را مترادف با تأیید فاشیسم و خشونت گرفته‌اند، در حالی که به هیچ وجه اینطور نیست. این روزها دیگر نیازی به نقد فاشیسم و نازیسم نیست، چون می‌توان به نام لیبرال دموکراسی هر نوع ظلم و تعدی وجودی را مرتکب شد و آزادی و حقوق مردم را پایمال کرد. خاصیت فاشیسم این بود که هم ظاهرش زشت بود هم باطنش، در نتیجه هیچ آدم عاقلی آن را تأیید نمی‌کرد، اما لیبرال دموکراسی در حالی که اگر بیشتر جنایت نکرده باشد، کمتر جنایت نکرده، اما ظاهرش زشت نیست. به همین دلیل همه از زشتی آشوبش آردوگاه کار اجباری نازی‌ها در لهستان می‌گویند، ولی می‌خواهند بر زشتی واقعه ناکازاکی و هیروشیما پرده بکشند.

**برخی شما را از وارثان ترزاز اول اندیشه‌های دکتر فریدید می‌دانند.**

**برای این عده چه جوابی دارید؟**

فیلسوف وارث ندارد! همه می‌توانند از فلسفه‌ای بهره ببرند یا با آن مخالفت کنند. من مثل بسیاری دیگر، مدتی شاگردی دکتر فریدید را کردم. کسانی که صحبت از ارث و میراث می‌کنند، می‌خواهند این نکته را تلقا کنند که تفکر دکتر فریدید مثل یک جریان با حزب سیاسی بوده که عده‌ای طرفدار داشته و حالا آنها می‌خواهند مشی او را تبلیغ کنند. من همواره مسئولیت نوشته‌ها و سخنان خود را پذیرفته‌ام و هرگز چیزی را به کسی، از جمله دکتر فریدید منتسب نکرده‌ام. من متکلم نیستم، بنابراین کارم در حیطه علوم نقلی نیست. کتاب فقه و تاریخ هم نمی‌نویسم که ملزم به نقل دقیق مطالب دیگران باشم، فلسفه علم منقول نیست. من از ۱۶سالگی استادان فراوانی داشتم، متنها شاید چون فریدید مطالب جدیدی آورد، تأثیرش آشکار تر بوده باشد. ایشان نخستین کسی بود که مسائل ادوار تاریخی و تاریخی بودن فکر، تاریخ تجدد و تجددمآبی و غریب‌زدگی و برخی از مسائل مهم زمان را مطرح کرد. امروز مسائلی مثل مدرنیته و سنت و تجدد برای ما عادی شده‌است، ولی دکتر فریدید این مسائل را در نیم قرن پیش، یعنی وقتی که حتی در اروپا هم مباحث جدیدی بودند، در ایران مطرح کرد. غریب‌زدگی در آن زمان مسئله روز ما بود. به هر حال شاگردان دکتر فریدید راه خود را رفتند و درک خود را از همه مسائل دارند بنابراین خودشان مسئول گفته‌ها و نوشته‌هایشان هستند، نه دکتر فریدید. کسانی که می‌خواهند فیلسوفی را وارث فیلسوف دیگری معرفی کنند، فلسفه را در حد بحث‌های ایدئولوژیک روزمره تنزل می‌دهند. شاید این‌ها نیت سونی هم ندارند، بلکه ناگهان با اغراض و سوده‌های سیاسی آمیکته و حداکثر اعلامی تفکرشان همین قدر است، بنابراین همه کس و همه چیز را با خود قیاس می‌کنند. باید حوصله داشت و به زمان فکر داد تا نقاضای روشن شود، کما اینکه بسیاری از مسائل را گذر زمان روشن کرده است.

**آل‌احمد به هر حال در عرصه غریب‌شناسی راهی را آغاز و طی کرد. نگاه شما به میراث او در این زمینه چیست؟**

به نظرم کار آل‌احمد آنطور که باید، دنبال نشد. روشنفکران طرح آل‌احمد را نپذیرفتند و صاحبظران دینی هر چند از او تحلیل کردند، ولی طرحش را ادامه ندادند. به عبارت دیگر درصدد بسط و تعمیق آنچه او گفت، برنیامدند. ما متأسفانه بعد از انقلاب به موق حوادثی که در کشور رخ دادند، نپرداختیم و در بسیاری از مسائل اساساً عمیق نشدیم. یکی هم همین راهی بود که آل‌احمد باز کرد. حتی در آثار بعضی از نزدیکان آل‌احمد هم نوعی سطحی‌نگری دیده می‌شود. مثلاً من در یکی از آثار خانم دانشور– که بسیار هم مورد احترام من بودند– دیدم که دکتر فریدید را مسخره کرده‌اند. این خیلی اسباب تعجب من شد، چون ایشان اصولاً اهل مسخره کردن تفکرات کسی نیستند. یادم هست که خودشان هم به بحث‌های دکتر فریدید بی‌علاقه نبودند. به نظر من عیب‌ها که ایشان ظلمت‌پز را می‌نامند زمتخ متوجه‌امهیت مطلبی که مطرح کرده بود، نشدند. شاید اگر دکتر فریدید همین مطلب را با رجوع به اتیمولوژی نمی‌گفت، مورد تمسخر هم قرار نمی‌گرفت، کما اینکه لیوتار و مارکوزه عیناً گفتند و حرف‌هایشان بسیار هم جدی تلقی شد. به نظر من نقد غرب و غرب‌شناسی را دکتر فریدید آغاز کرد، اما اشارات فلسفی طبیعتاً نمی‌توانست به یک طرح پژوهشی یا فرهنگی تبدیل شود. غرب‌شناسی کار دشواری است، زیرا شناخت هر چیزی موکول و مشروط به احاطه بر آن است. غرب‌شناسی هم در صورتی ممکن می‌شود که بسر تاریخ و معارف غربی احاطه پیدا کنیم. برای غرب‌شناس شدن باید به هم‌اوردی و رقابت با غرب رسید و سپس از آن عبور کرد که البته کار بسیار دشواری است. شاید به همین دلیل است که از تفکر درباره ماهیت غرب و وجود تاریخ غربی نشانه خالی می‌کنیم که صرفاً غفلت نیست، بلکه ناشی از ضعف ماست. به این مسئله باید جدی‌تر فکر کرد و آن را سطحی نینگاشت.

**با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.**

جلال آل‌احمد در منزل شخصی

